

Habibi A'ceemî

07 ARALIK 1992

Tarâik, II, 75-78

09 MİSAL 2007

Habib A'ceemî

103 GRAHAM, Terry. Habib Ajami. *Sufi*, 53 (2002)
pp.20-23. [Early Sufi, d.737.]

MAR...
SONRA GELEN DOKÜMAN

غزل‌سرایی از شاعران سبک عراقی (نک: ص ۷۲ به) پیروی می‌کرد. غزل‌های حبيب - که شمار آنها بسی بیش از شمار قصاید او است - غزل‌هایی است با مضامین عرفانی؛ مضامینی که شاعران عارف‌مشرّب پیشین نیز بدان پرداخته‌اند، اما نحوه بیان حبيب و استفاده از ردیف‌هایی که به سخن وی برجستگی خاص می‌بخشد و آن را هرچه بیشتر موسیقایی می‌کند (یوسفی، ۳۴۴-۳۴۵)، از یک سو، و جوشش‌های درونی و کشش‌های عاطفی این شاعر از سوی دیگر به اشعار عارفانه او حال و هوایی تازه می‌بخشد و سخنانش را به گونه‌ای خاص سرزنده و مؤثر می‌سازد (همو، ۳۴۱)؛ به‌عنوان نمونه و برای روشن شدن موضوع می‌توان در این چند غزل وی تأمل کرد: غزلی با ردیف «تویی تو» به مطلع «امروز امیر در میخانه تویی تو ...» (ص ۲۱۷-۲۱۸)؛ غزلی با ردیف «باره» به مطلع «میر در پیش زاهد نام باده ...» (ص ۲۱۹)؛ غزلی با ردیف «چه داری» به مطلع «ای شیخ جز این خرقة و دستار چه داری ...» (ص ۲۲۱) و غزلی با ردیف «تو بودی» به مطلع «رفتم به در پیر خرابات تو بودی ...» (ص ۲۳۰).

برخی از قصاید حبيب خراسانی اندرزگونه و دارای مضامین حکمی و اخلاقی است، مثل قصیده‌ای به مطلع «وقت تو ست ای پسر که کار کنی / ...» (ص ۳۹-۴۱، نیز نک: ۳۶-۳۷). در شماری از قصاید وی حال و هوای فلسفی، حکمی و عارفانه محسوس است؛ مثل قصیده‌ای به مطلع «در این تن هر دم آید جان دیگر / ...» (ص ۱۷-۲۰). گونه‌های دیگر شعر حبيب مثل مثنوی مناجات‌نامه به مطلع «الهی به مستان جام شهود / به عقل آفرینان بزم وجود» (ص ۴۵)، ترکیب‌بندها و ترجیع‌بندها (ص ۴۶ به) و مسطها (ص ۶۴ به) نیز دارای حال و هوای عارفانه - رندانه است و از آنها نیز بوی غزل‌های او به مشام می‌رسد.

آثار: ۱. دیوان اشعار، که توسط علی حبيب باز نخست در ۱۳۳۰ ش به چاپ رسیده است؛ ۲. گنج گهر، که توسط عباس زرین‌قلم در ۱۳۷۰ ش چاپ شده است (آقابزرگ، ۲۴۱/۱۸).

مآخذ: آقابزرگ، الذریعة؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن، مطلع الشمس، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ بدایع‌نگار، مهدی، «نواخ العصر»، الکمال، مطبعة خراسان، ۱۳۳۸ ش، س ۲، ش ۴؛ حبيب، علی، مقدمه بر دیوان حبيب خراسانی (هم)، حبيب‌اللهی، ابوالقاسم، «حاج میرزا حبيب‌الله مجتهد خراسانی»، یغما، تهران، ۱۳۴۶ ش، س ۲۰، ش ۶؛ حبيب خراسانی، دیوان، به کوشش علی حبيب، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ سادات ناصری، حسن، سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ سپانلو، محمدعلی، بهار تهران، ۱۳۷۴ ش؛ یوسفی، غلامحسین، چشمه روشن، تهران، ۱۳۶۹ ش.

ناهد داده

حبيب عجمی (د نیمه اول سده ۲ ق/۸ م)، یا حبيب فارسی، حبيب بن محمد بن عیسی، مکنی به ابومحمد، از قدماى مشایخ

نبیرة میرزامهدی، معروف به شهید ثالث بود (حبيب، ۱۷-۱۸؛ یوسفی، ۳۳۹؛ بامداد، ۷۶/۶؛ نیز نک: سادات ناصری، ۲۸۷/۱-۲۸۸). میرزا حبيب در مسجد گوهرشاد آغا امام جماعت بود. وی زبان عربی و فرانسه می‌دانست و بر ادبیات فارسی تسلط کامل داشت (حبيب، ۱۸-۲۰؛ اعتمادالسلطنه، ۴۰۰/۲).

زندگانی میرزا حبيب به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: در ابتدا برای تکمیل تحصیلات خود به عراق رفت و از حوزه درس مجتهدان و مراجع تقلید ساکن در نجف و سامره بهره‌مند شد. چندی بعد توسط میرزامهدی گیلانی، متخلص به خدیو به غلامعلی خان هندی معرفی شد و به حلقه مریدان وی پیوست و پس از درگذشت هندی دست ارادت به میرزا خدیو داد. خدیو به همراه مریدان خود از جمله میرزا حبيب «اصحاب سراچه» را تشکیل داد. فعالیت این گروه دیری نپایید و به سبب مخالفت‌های بسیاری که با آن شد، اعضای گروه متفرق شدند. این حرکت حاکی از اعتقاد شدید میرزا حبيب به عرفان می‌تواند باشد (یوسفی، ۳۴۰-۳۴۱؛ بامداد، همانجا؛ حبيب، ۲۳-۲۱).

وی پس از بازگشت از مکه از محضر میرزای شیرازی و میرزای رشتی و فاضل دربندی استفاده کرد و از حاج سیاح محلاتی زبان فرانسه آموخت و کتاب تلماک اثر فنلون^۱ را به فارسی برگرداند و به نظر حاجی سیاح محلاتی رسانید (حبيب، ۲۰؛ یوسفی، ۳۴۰؛ بدایع‌نگار، ۲۰).

وی در ۱۲۹۹ ق پس از بازگشت به مشهد تا ۱۳۱۶ ق در مقام ریاست روحانی به خدمت مردم و حمایت مظلومان و برقراری عدالت مشغول بود و پس از آن، که دوره دوم زندگی وی را تشکیل می‌داد، یعنی تا پایان عمر در انزوا، عزلت و سیر و سلوک عارفانه گذشت (یوسفی، همانجا؛ حبيب، ۱۷-۱۸؛ بامداد، ۷۷/۶).

حبيب با صبوری - پدر ملک الشعرا بهار - دوستی و ارتباطی نزدیک داشت، به‌گونه‌ای که از مشوقان و حامیان اصلی بهار به‌شمار می‌آمد (حبيب‌اللهی، ۳۰۷-۳۰۸). او در اصل با انقلاب مشروطیت موافق بود، اما با افرادی که از جهت علم و ادب از وی فرومترتبه‌تر بودند، نتوانست همکاری کند و از جریان انقلاب مشروطه کناره گرفت و به‌قولی با این انقلاب مخالفت کرد و از طرف برخی انقلابیون نیز آزارهای بسیار دید (حبيب، ۵۴-۵۵؛ سپانلو، ۱۰۷). سرانجام وی در ۶۱ سالگی درگذشت (حبيب، ۱۷؛ بامداد، همانجا).

وی در شعر، حبيب تخلص می‌کرد، اما از تخلص خود کمتر سود می‌جست؛ به همین سبب در اشعار او شمار غزل‌ها یا قصیده‌هایی که تخلص داشته باشد، بسیار نیست. اشعار حبيب بیشتر غزل‌هایی با مضامین عرفانی است. وی به جریان موسوم به «بازگشت ادبی» تعلق دارد و به شیوه شاعران دوره بازگشت، در قصیده‌سرایی از شاعران سبک خراسانی (نک: ص ۲ به)، و در

1. Fénelon

ANKARA ÜNİVERSİTESİ DİL VE TARİH-COĞRAFYA FAKÜLTESİ

TARİH ARAŞTIRMALARI DERGİSİ

YIL : 1997 - SAYI : 30'dan

Ayrı Basım

*ÇİVRİLİ İKİ TÜRKMEN DERVİŞİ
BEYCE SULTAN VE HABİB-İ ACEM*

1 EKİM 1997
MADEYER KUTUPHANESİ
SÖZLÜK KÜTÜPHANESİ

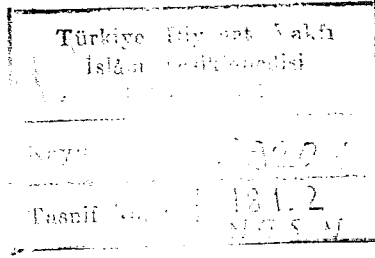
Yrd. Doç. Dr. İlhan ERDEM

ANKARA ÜNİVERSİTESİ BASIMEVİ - ANKARA / 1998

نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام

الزهر والتصوف في القرنين الأول والثاني الهجريين

الجزء الثالث



Haleib el-Acm

تأليف
الدكتور علي سائح النشار

155-160
23

Ph. D. Cantab

الطبعة السابعة
١٩٧٨



دارالمهارف

كان فرقد السبخي يلبس «الصوف» غير آبه لكل نقد وبخاصة نقد أستاذه الحسن، نائياً عن الفقه والمعاملات، هاجراً للمأكل الهني وللمشرب البارد، مطأطياً الرأس للإرادة الإلهية وحدها مستهلكاً في الله، ممثلاً للبهاء الصوفي في البصرة متسامياً في حياة الروح عن شيخه الكبير المتعدد النواحي.

٢ - حبيب العجمي : الصوفي الفارسي : قطب الغوث :

أما الاسم الثاني الذي يظهر في سلاسل الصوفية، متصلاً بالشيخ الكبير الحسن البصري، وممثلاً أيضاً لجوهرة التصوف في البصرة، فهو حبيب العجمي أو حبيب الفارسي. وبينما كان فرقد السبخي جوهرة ثمينة مخفية في سبخة البصرة، ويقف من السيد الكبير موقف التلميذ أبداً، سزى حبيباً العجمي يقف من السيد الكبير، موقف الأستاذ أبداً، معلناً للبهاء الإلهي. وهو في مقام القطبانية الكبرى، مستجاب الدعوة، محققاً لفكرة الغوثية التي شغلت الصوفية فيما بعد - سنوات طويلة. أما اسمه الكامل فهو حبيب بن محمد العجمي أو الفارسي وكنيته أبو محمد (١) ولا تعرف بعد شيئاً عن أسرته أو عن نشأته الأولى، سوى ما تذكره المصادر من نسبه إلى الفرس أو العجم وقد امتلأت أخباره بعبارة الفارسية، وأنه من ساكني البصرة أو أنه «بصري من الزهاد» بل يذهب الذهبي مؤرخ الإسلام العظيم إلى أنه «حبيب العجمي زاهد البصرة في زمانه» (٢) ثم تجمع المصادر أيضاً أنه كان من كبار تجار البصرة، وسراتها. وتميز ابن عساكر برواية أنه كان «رجلاً تاجراً يغير الدراهم» أي أنه كان من صيارفة البصرة، وكان يتم «بأكل الربا» (٣).

ولم يكن الرجل من القراء «أو من أهل العبادة» فكيف اتصل بالحسن البصري. تذهب المصادر إلى أن الرجل كان يأتي إلى المسجد ويجلس مجلسه «الذي يأتيه فيه أهل الدنيا والتجار» بينا الحسن البصري يتخذ مجلسه الوعظي في المسجد. وكان حبيب الفارسي لا يأبه بالحلقة، وغير منته إلى الحسن إلى أن حدث يوماً أن التفت إلى الحسن وسأل بعض أصدقائه بالفارسية: أين يبرهي درايد دايد حكويد «أى ما يفعل هذا» فأجابته أصدقائه «والله: يا أبا محمد: يذكر الجنة ويرغب فيها ويزهد في الدنيا» فوقر ذلك في قلبه وقال بالفارسية أيضاً: اذهبوا بنا إليه. فأناه. فقال أصدقاء الحسن له: يا أبا سعيد: هذا أبو محمد حبيب قد أقبل إليك فعظه «وسأر، حبيب بالفارسية: أين همي كوى

(١) ابن عساكر: تاريخ ج ٤ ص ٢٩ وابن الجوزي: صفة ج ٣ ص ٢٢٦ والملاحظ: البيان النبوي ج ١ ص ٢٣٢ وأبو نعيم: الحلية ج ٦ ص ١٤٩.

(٢) الذهبي: ميزان الاعتدال ج ١ ص ٤٥٧.

(٣) ابن عساكر: تاريخ ج ٤ ص ٢٩.

وبعضها خاص بالمغيبات الإسلامية (١)، كان فرقد السبخي يمثل تراث عصره، من ثقافة إسلامية، وتدين إسلامي عبادي، كما كان على صلة عميقة بالتراث الأجنبي - وهو المعروف بالإسرائيليات، كل هذا بالإضافة إلى مزاجه غير العربي.

وقد احتل فرقد السبخي مكاناً في السلاسل الصوفية. وقد ذكر الدكتور الشبي أنه من «الغريب أن فرقداً صار من القلائل النادرين الذين اعتبروا عند المتصوفة من أصول التصوف ودخلوا سلاسله» (٢). ويبدو أن فرقداً - قد وضع في هذه السلاسل لأسباب متعددة. كان أقرب التلاميذ إلى الشيخ، الحسن البصري، ويبدو أنه لازمه أكثر من غيره من تلامذته. ثم تميزه بلبس الصوف، وإصراره على لبسه، بالرغم من نهى الحسن له. يذكر ابن الجوزي أن فرقداً أتى الحسن، فأخذ الحسن بكسائه، فده إليه وقال: يا فريقد، يا ابن أم فريقد: إن البر ليس في الكساء، وإنما البر ما وقر في الصدر وصدقه العمل. ويذكر ابن الجوزي أيضاً أن حجاد بن سلمة قدم البصرة، فجاءه فرقد وعليه ثياب صوف فقال له حجاد: دع عنك نصرانيتك هذه (٣) إن هذا الإصرار على لبس الصوف - لاشك جعل الصوفية فيما بعد يضعون فرقداً في سلاسلهم، وبخاصة أنهم اتخذوا الصوف شعاراً.

لقد أدرك الصوفية - فيما بعد - العظمة الروحية لهذا الأرمي الغريب. إنه هاجر من الكوفة - في ظروف لم نعرفها بعد كما لا نعرف شيئاً عن حياته الأولى وعن أبيه يعقوب وعن أصله ومنشأه، والتزم الشيخ الكبير. وكان الشيخ موزعاً بين الفقه والمعاملات والعبادات الصوفية، وكان قاضياً وقارئاً وواعظاً، ثم كان غارقاً في الحياة العقلية الكلامية متردداً بين الجبر والاختيار. بل كان - فيما يقول الدكتور إحسان عباس بحق - «فيما دق من حقائق القدم امرأة مغلوباً على أمره ظاهري الفهم للمسائل الدقيقة» بل إن إحسان عباس - ينسب عن الحسن كل الأقوال المتعلقة بالرؤية أو الحب أو الرجاء مثل «لوعلم العابدون أنهم لا يرون ربهم يوم القيامة ماتوا، ومثل «الرجاء والخوف مطيتا المؤمن» ومثل الحب سكران لا يفيق إلا عند مشاهدة محبه» يرى الدكتور إحسان عباس أن كل هذه الأقوال قد نخلت للشيخ لكي يوضع في مرتبة الإمام الصوفي وليأخذ مكانه في السلسلة الصوفية (٤)، هذا مع أنه كان ينكر على فرقد السبخي لبسه للصوف، ويسخر منه.

(١) أبو نعيم: الحلية ج ٣ ص ٤٨، ٤٩.

(٢) الدكتور الشبي: الصلة ج ١ ص ٣٠٣.

(٣) ابن الجوزي: تليس إبليس. ص ١٩٥.

(٤) الدكتور إحسان عباس: الحسن البصري ص ١١٤.

**ÇİVRİLİ İKİ TÜRKMEN DERVİŞİ
BEYCE SULTAN VE HABİB-İ ACEM**

Yrd. Doç. Dr. İlhan ERDEM

**ÇİVRİLİ İKİ TÜRKMEN DERVİŞİ BEYCE SULTAN VE
HABİB-İ ACEM***

Yrd. Doç. Dr. İlhan ERDEM**

Sayın Başkan, Saygıdeğer Çivrilliler ;

Tebliğim Anadolu'da Türk kültürünün gelişip evrensel boyutlara ulaşmasının yanısıra ülkenin iskan edilmesinde de büyük pay sahibi olan ünlü Türk dervişlerinden Çivril'i mekan tutmuş Beyce Sultan ve Habib-i Acem hakkındadır. Bugün her ikisinin de ilçe sınırları içinde türbeleri mevcutsa da ne yazıkki bakımsız bir haldedir. ve onarılmaya ihtiyaç vardır. Yöre halkının hala saygı ile andığı bu iki gönül sultanı hakkındaki bilgilerimiz kaynakların kifayetsizliği nedeniyle son derece yetersizdir. Bu sebeble konuyu daha iyi kavramak açısından bir miktar geriye gitmemiz gerekecektir.

Bilindiği üzere XII. Asrın ortalarında Hoca Ahmed Yesevi'nin Yesi kentinde yaktığı Türk sufizmi meşalesi kısa zamanda bütün Türk ellerine yayıldı. XIII. asrın ilk yarısındaki Moğol istilası sonucunda da Anadolu'ya ulaştı. Bunlar arasında Hacı Bektaş-ı Veli, Barak Baba, Mevlana Celaleddin, Baba İlyas Horasani en önde gelenleri idiler. Şeyhler Anadolu'ya sadece kendileri gelmediler. Beraberlerinde kendilerine son derece bağlı büyük bir Türkmen kitlesi vardı. Türk sufistleri bu sırada Anadolu'da hakim güç olan Selçuklular ile kısmi bir çatışmaya⁽¹⁾ girmişler isede büyük bir bölümü kısa süre içerisinde idare ile uzlaştı ve sünni geleneğe dahil oldular. Aşırıları ise pasivize edildi.

* Bu tebliğ 15-17 Eylül 1997 yılında Çivril Belediyesince düzenlenen "III. Myriokepholen Sempozyumunda" sunulmuştur.

** Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Tarih Bölümü Öğretim Üyesi.

¹ Burada kast edilen husus 1240 yılında Maraş yöresinde patlak veren ve kısa sürede Anadolu'nun diğer bölgelerine de yayılan "Babailer İsyanı" dır. Bilindiği gibi isyancılar Selçuklular'ın en seçkin birlikleri tarafından Kırşehir'in Malya ovasında güçlükle durdurulabilmişlerdir. Bu konuda geniş bilgi için bak. A. Yaşar Ocak, - "Babailer İsyanı" İstanbul 1980, s. 83-146.

10.2 E-100-1005
10.2 E-100-1005
10.2 E-100-1005

Habib el-Hakem
Bayezid Bast.

180. PÜRJVĀDĪ, Naşrollāh. « Fārsī-gūyī-ye 'ārefān-e noḥostīn. Faşlī az tāriḥ-e zabān-e fārsī ». *Naşr-e Dāneş*, 18, 4 (1380/2001), pp. 4-14.

L'auteur étudie les premières occurrences de la langue persane pour exprimer une thématique soufie. Il se penche sur les phrases persanes citées dans des ouvrages arabes du 3^e au 5^e s., en particulier les propos attribués à Ḥabīb 'Ajamī et Abū Yazīd Bastāmī. E.P.